

که در این زمینه ، برای بار اول ، بدست آورده اند شایان تقدیر و غیر منتظره بنظر می رسد . میزانشن در مجموع خوب و جالب است . طرز قرار گرفتن اشخاص ، حتی هنگامیکه چندین نفر روی صحنه واقع میشوند ، خوب و مناسب تنظیم شده است . تقریباً ذره بیچ صحنه ای خلأ و کمبود بچشم نمی خورد . تلفیق بازی ها و ترکیب صحنه ها با مهارت و ذوق قابل توجهی انجام گرفته است . این توفیق را بدو هنرمند جوان تبریک میگوئیم و موفقیت های آینده هنرپیشگان تاتر سعدی را آرزو میکنیم .

احمد هروت

انتقاد کتاب

دخمه نشینان

از : میخائیل سادووه آنو

بامقدمه یی درباره شرح حال و آثار نویسنده

مترجم : م . صبحمدم

۱۰۰ صفحه قطع پستی - بها : ۲۵ ریال - تهران ۱۹۵۳-۱۳۳۲

کتابهایی وجود دارد که مانند یک شعر درخاطر انسان باقی میماند ؛ (دخمه- نشینان) یکی از آنهاست . این شعر ، تلخ و ملال آمیز و حیرت آور است . شرح تیره- روزی گزنده ، یکنواختی دردناک ، و غربت هراس انگیز انسانهاییست که دردخمه های شوخگین و تیره و تار ، در میان صحرای سرماخیز بیگرانی ، فولاد زندگی را میتراشند تاکی این فولاد بیوسد ! زندگانی انسانهایی که میتواند به تابناکی بلور شفاف ، پاکی دل راد مردان ، و زیبایی عشق باشد ؛ درسیه چال دخمه هایی که سادووه آنو نویسنده کهنسال رومانی وصف کرده است ، فاجعه ملال آمیزی را دربردارد . توده های انسانی در شاقترین وضعی رنج میبرند و زحمت میکشند تا یک ملاک جوان بانامزد بور زیبایش که کوهی از پوستینهای فاخر و گرانبها بردوش افکنده ، در ساحل دریایی که آب گرم دارد بعشرت گذرانند . سراسر کتاب (دخمه نشینان) باز گوی چنین ماجرای ظالمانه نیست . انسان که بزرگترین ثروتها و جمیلترین عناصر حیات است ، در تنگنای دخمه های رعب آوری ، الماس وجود خود را میساید تا دختر یکی از بزرگ- مالکین ، از حاصل دسترنج او ، با بزرگ مالک دیگری نامزد بازی کند . این چنین ظلم کریه و پلیدی را ، قدرت سادووه آنو ، بصورت شعر ملال انگیزی در آورده است . محیط داستان ، دور افتاده ترین ، غریب ترین و تنها ترین دهکده صحرائی پهناور است ؛ و آدم های داستان ، دخمه نشینان بدفرجامی که گویی بوجود آمده اند تا رنج ببرند و زهر محرومیت هارا چون هوای شبانه روزی بچشند و حتی از چگونگی یکده دیگر کاملاً بیخبر باشند . مانند هر داستانی که بازگویی زندگی توده هاست ، حساس و رقت آور است ؛ و مانند شرح هر ظلمی که چهره زندگی را سیاه و دژم میکند ، دردناک است .

سادووه آنو ، چنانکه از مقدمه این کتاب برمیآید « بمقتضای طبیعت طبقاتی ، بیش از هر چیز ، نسبت بزندگی توده های دهقانی جلب شده » (ص ۵) و داستان (دخمه-

نشینان) نمودار این مناسبت، وصف زندگانی سراپا رنج و محرومیت و شکنجه دهقانان، و نقاشی آرزوها و تلاش‌ها و اندیشه‌های آنان، یکی از غنی‌ترین زمینه‌های ادبیات است و نویسندگان هنرمند، کمتر بستری را چون زندگی بزرگان برای تجلی قدرت خویش می‌توانند بیابند. اما داستان (دخمه نشینان) همانقدر که زیبا نوشته شده، بدفرجام و عبت بنظر میرسد. نویسنده آن گرچه یکی از بزرگترین نویسندگان مترقی رومانی بشمار میرود، ولی درین اثر خود، تسلیم کیفیت حوادث و رویداد زندگی بی‌رونق دخمه نشینان شده، و بصورت بازگویی حکایتی درآمده است که خوب و بد داستان را بخود مربوط نمیداند. وی حکایت کن ماجراهاست دیگر کاری ندارد که هر قصه‌ئی، بستر اندیشه‌یست. کتاب دخمه نشینان هرچند شقاوت این ظلم مدهشی را که اختلاف طبقاتی نام دارد بسیار دقیق نشان میدهد، اما در مقابل این حریقی که نازنینان بشری را میسوزاند، تنها یک قصه پرداز شیرین زبانست. وصف میکند که توده‌های دهقانان و دخمه نشینان از همه چیز محرومند و باچه زندگانی تیره و رنجبار و نابسامانی دست بگیرینند و چگونه، خیلی عادی، خون زندگیشان و جوهر تکاپوشان، شراب عیش و تنم ناز پروردان جنایت پیشه میگردد؛ اما نمیگوید که این توده‌های زحمتکش، با چنین ستم هولناکی چه میکنند. بروایت این داستان، دهقانان و دخمه نشینان مانند «رمة گوسفند» سرشان را پایین انداخته، بین چراگاه پراخار و آغل نیمه ویران، عمری میگذرانند و تماشاگر این بیدادگری تشنج آورنده چنین طرز تلقی حیات انسانی، بسیار هراس انگیز است؛ اما درین داستان، چقدر ساده و آرام، و چقدر عادی و معمولی بیان میشود؛ نه توده‌های زحمتکش دهقانان، نه راوی داستان که خود قهرمان کتاب است و نه حتی بازگویی آن که خود نویسنده است، هیچیک، احساس نفرتی نسبت باین فاجعه نشان نمیدهد؛ بزرگ مالک که دهقانانش در سرمای عذاب آور زمستان، باهول و هراس فراوان زندگی دخمه نشینی، عمر خویش را بر سر محافظت ملک و چارپایان و خوکان و گاووان او میگذرانند تاوی بیش و تنم روزگار بگذرانند، در جریان داستان شخصاً مرد خوبی جاوه میکند؛ مباشر او که سالها دزد و راهزن بوده و مدتی دراز دزدندان بسر برده و بقول خودش «محبت و ترحم» ندارد تسمه از کرده دخمه نشینان، حتی پیران و کودکان، میکشد تا بر ثروت بیحساب «ارباب» افزوده شود. چنین مأمور عذابی، در پایان کتاب تنها بغاطر آنکه جان قهرمان داستان را از مرگ نجات داده «آدم خوش قلبی» تلقی میشود؛ املاک پهناور بزرگ مالک داستان، پس از ناشوئی و مهاجرت او از آن دهکده متروک به ایتالیا، و گذشت زمان در اختیار مالکین دیگر قرار میگیرد. توصیف این مالکین، در کتاب دخمه نشینان چنینست: «... اربابان جانشین هیدیکر میشوند و یکی از دیگری بدجنس تر و حریص تر هستند...» (ص ۹۹) این توجیه قهرمان داستان است که بزرگ مالک را بهتر از این مالکین میپندارد و عجیب است که این دخمه نشین رنج دیده بغاطر حفظ خوکان و گاووان «ارباب» حتی یکبار در میان دیوارهای گلی و سقف ناپایدار اصطبل، بر اثر توفانی سخت زیر آوار میماند؛ او زحمتکشی است یا کنهاد و رادمرد که صادقانه و صمیمانه برای «ارباب» جان میکند و گرچه خود در مقابل تعدی مباشر سرفروود نیآورد؛ یک نواختی زندگی رنجبار دخمه نشینان بسیار عادی میگرد، زیر آرد سیاهی مظلوم وضع توان فرسای زندگی دخمه نشینی او، عشق، جادوی

شگرفی است. عشق او، زندگی زبون و تسلیم آسای موجودش را، در نظر او تعجب-پذیر جلوه میدهد. زیرا این عشق، شب تاریک حیاتش را ستاره باران میکند و تنها برای دل کامجویش، چشمه نوشی ارمغان میآورد. مغالته او با معشوقه اش سرشار از یک رثالیسم تغزلی است، چندانکه از دهقان دخمه نشینی با آنهمه رنج و محرومیت، چنین ذوق لطیفی نکنه آموزاست.

قدرت نویسنده، خواننده را آرام آرام بدنبال داستان بی حوادث میکشاند. توصیف ها، گاهی، بطراوت یک شعر درمیآید:

«**نیمتزا** در آغاز کار با او (معشوقه اش) و پیرمرد زیاد حرف زد. بعد، پس از مدتی، نزدیک غروب هر سه ساکت شدند، زیرا چیزی نداشتند که یکدیگر بگویند. مالمخولای غروب بدخمه هجوم آورد؛ باران، همچنان سبک روی بام مسطح میبارید.» (ص ۵۴).

«**ژانا** بخاطر داری؟ وقتی میخواستم ترا راضی کنم تا برای جهانگردی دنبال من بیایی این شعر را میخواواندم. تو، چقدر میتوانستی مرا پریشان کنی!... دل من از زور عشق وانده مثل دوده سیاه شده بود.» (ص ۶۲)

«... بنظرش آمد که این دختر، در نقطه بی دور دست روی آبهای مبهم و نامعلوم میلرزد و رفته رفته درمه پاییزی و گرد آبهای زمستانی که بزودی فرامیرسد، ناپدید میشود.» (۶۵)

وصف بوران، سرشار از زیباییست:

«چیزی غیر عادی روی زمین و توی هوا پیدا شده بود. باد هزاران هزار سوزن همراه خود می آورد. برفهای دانه ریز و سنگین نیز تا درون کوچکترین چین لباس نفوذ میکرد. سقف آسمان بوسیله سبلی بی پایان و بسیار سریع روئیده میشد» (ص ۹۳).

مقدمه کتاب «شرح حال و آثار نویسنده» را به مفهوم دقیق، بیان نمیدارد و بیشتر درباره «خصایص دموکراتیک و میهن پرستانه آثار میخائیل سادووه آنو» است. در نگاه عمومی بکتاب «دخمه نشینان» چنین بنظر خواننده میرسد که مترجم مقدمه را شخصا نوشته، اما بتدریج که آنرا میخواند دچار تامل میگردد. تا آنکه از حاشیه زیر نویس صفحه ماقبل آخر مقدمه درمیآید که مترجم این مقدمه را از یک مقاله مندرج در نسخه فرانسوی مجله ادبی رومانی «اقتباس» کرده است. در صورتیکه مطالعه بازده صفحه از مقدمه نشان میدهد که تمامی آن جز ده پانزده سطر آخر، ترجمه از یک مقاله تحقیقی بزبان خارجی است. از این رو اطلاق عنوان «اقتباس» که بروایت انشای مترجم در متن کتاب قاعدتاً باید شیوا باشد چندان صادق نیست؛ یکی از عبارات مقدمه وثیقه این نکته است: «... و این نامهایی را که در عین گرامی بودن نزد ملت ما مورد کینه شدید بورژوازی است میستاید.» (ص ۵).

کاملاً پیداست که مقدمه را یک نویسنده اهل رومانی نوشته است و حالت اقتباسی توسط مترجم فارسی در آن شاخص نیست.

عبارت دیگری در همان آغاز مقدمه، خواننده را بتامل و خنده وامیدارد:

«... تاکنون که نزدیک بهفتاد و سه بهار از عمر وی میگذرد حتی **یک لحظه**

نیز بیوند خود را از توده های مردم و خاصه از دهقانان رومانی... نبریده است.» (ص ۳).

نکته‌ای که اذکر آن نمیتوان درگذشت ، تعریف تقریظ واری است که مترجم از کتاب خود میکند و در پایان آن چنین میگوید :

« با آنکه داستان بسیار ساده است و اتریک شدیدی نیز ندارد، نمیتوان آنرا نخوانده زمین گذاشت . » (ص ۱۵) .

این تعریف کلاسیک هزاران بار تکرار شده که : « تا کتاب را تمام نکنی آنرا زمین نخواهی گذاشت » توسط مترجم ، دورا از انتظار و فرزانی است .

در ترجمه کتاب تعبیرهای نادرست یا نامفهومی دیده میشود : « نگاه نافسد مردی است که درد را فهمیده و بدوای آن همت گماشته است . » (ص ۱۵)

« آتیه درخشان و فردای خورشید زده ملت خویش را نیز بیچشم دید . » (ص ۱۳) ترکیب « خورشید زده » بر حسب موارد مشابهی که پسوند « زده » در فارسی دارد (مانند فاشیسم زده ، دزد زده ، محنت زده) برای آتیه درخشان و روشن بگفت

ملت ، مصداق و مفهوم دقیقی ندارد و میتوان آنرا در وصف کسیکه در کور سوزانی بیحال شده باشد بکار برد . از اینگونه ترکیبها با زهم در ترجمه دیده میشود : « ... ناصاف بود و بدر ندیده شده بود . » (ص ۶۱) یعنی بد رنده شده بود .

« نشئه » شراب و بوسه چندجا « نشئه » آمده : (ص ۶۳ و ۷۳) . « پاسخ این سؤال جاویدان نویسنده داده میشود » (ص ۱۳) وقتی پاسخ سؤالی داده میشود دیگر کیفیت « جاودانی » سؤال منتفی است .

« سادووه آنو که بهترین سنت‌های اسلاف خود را رعایت میکرد ، در آثار ادبی خویش بخلق کردن بسیاری از تیب‌های استشار شده و محروم پرداخت و این کار را در زمانی بانجام رسانید که شرایط و اوضاع هرگز با چنین کاری موافقت نداشت . » (ص ۶) این توجیه ، صحیح نیست ؛ زیرا وقتی که شرایط و اوضاع هرگز با کاری موافقت نداشته باشد ممکن نیست آنکار بالفعل صورت گیرد . بین آدمهای داستان ، یک آلمانی هست که زبان رومانی را خوب بلد نیست و مانند خارجیانی که مطلب خود را با جمله‌های ناصحیحی بیان میکنند حرف میزند : « بن گفت سنپور که عروسی خوبست بکنند » (ص ۶۹) اما جمله بندی حرف دیگر همین آلمانی ، در صفحه دیگر کتاب کاملاً مطابق دستور زبان است : « بلی ، بلی ، دیگر خانم پیرو وجود ندارد . اما دختر جوان مثل کل قشنگ است . » (ص ۷۰) و بعد دوباره چند جای دیگر حرفهای دیگرش جمله بندی مغلوطنی را داراست . این ناهماهنگی نشانه کم توجهی است .

بهترین اثر میخائیل سادووه آنو که « داستانهای وی مانند قصص عامیانه ، غزلها و حماسه‌های ملی دلپذیر و جالب است » رمان بزرگ « میتره آکوکور » میباشد « این رمان در کنگره جهانی هواداران صلح ، دارای ارزش بین‌المللی شناخته شد و مدال طلای صلح گرفت . » (ص ۱۵) و چنانکه شنیده‌ام بفارسی در دست ترجمه است . ترجمه آثار نویسندگان مترقی یکی از مهمترین کارهای ادبی دانشوران ترقیخواه ماست . اما باید در انتخاب کتابها ، با اهمیت تأثیر خاص هر کتابی در اوضاع و احوال کنونی وطن ما توجه داشت . بدین ملاحظه ، کیفیت و وظیفه مترجمینی چون « م . صبحدم » در رهگذر این کار خطیر ، دقت و ظرافت بسزایی را ایجاب میکند .